

۱۹۲۷ بعلت اپورتونیسمی بود که در میان خود پرولتاریا ( در درون حزب کمونیست چین ) تظاهر کرد . وقتیکه ما با این اپورتونیسیم تسویه حساب کردیم ، انقلاب چین پیشرفت خود را از سر گرفت . ولی کمی بعد ، انقلاب چین دوباره بطور جدی تحت ضربات دشمن قرار گرفت — این بار بعلت بروز آوانتوریسم در درون حزب ما بود . و سپس هنگامیکه ما با این آوانتوریسم تسویه حساب کردیم ، امر ما رونق و اعتلائی نوین یافت . بنابر این ملاحظه میشود که يك حزب سیاسی بخاطر رهبری کردن انقلاب بسوی پیروزی باید به صحت مشی سیاسی و استحکام سازمانی خود متکی باشد .

جهان بینی دیالکتیکی چه در چین و چه در اروپا ، در عهد باستان بوجود آمده است . ولی دیالکتیک عهد باستان خصلتی خود بخودی و ابتدائی داشت و بعلت شرایط اجتماعی — تاریخی آنزمان هنوز نمیتوانست شکل يك سیستم تئوریک بخود بگیرد و از اینرو قادر به توضیح کامل جهان نبود و بعد بوسیله متافیزیک از صحنه خارج شد . فلسوف شهیر آلمان ، هگل که از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم میزیست ، سهم بسیار ارزنده ای در رشد دیالکتیک ادا نمود ، ولی دیالکتیک او ایده آلیستی بود . تنها زمانی که مارکس و انگلس — این قانددین کبیر جنبش پرولتاریائی — دستاوردهای مثبت تاریخ شناخت بشر را تعمیم دادند و بخصوص عناصر راسیونل دیالکتیک هگل را بطور انتقادی اقتباس کرده و تئوری کبیر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخ را خلق نمودند ، انقلاب عظیم بی سابقه ای در تاریخ شناخت بشر رخ داد . این تئوری کبیر سپس از طرف لنین و استالین نضج و قوام یافت . بمجرد اینکه این تئوری به چین راه پیدا کرد ، تحول شگرفی در جهان تفکر چین پدید آورد .

این جهان بینی دیالکتیکی قبل از هر چیز بما میآموزد که باید حرکت

تضادهای را در اشیاء و پدیده‌های گوناگون بخوبی نظاره و تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل متدهای حل تضادهای حل تضادهای را نشان دهیم. از اینرو برای ما درک کنکرت قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها دارای اهمیت فوق‌العاده است.

## ۲ - عام بودن تضاد

من بخاطر سهولت در تشریح مطلب ابتدا عام بودن تضاد و سپس خاص بودن تضاد را مورد بررسی قرار میدهم. زیرا پس از آنکه بنیان گذاران و ادامه دهندگان کبیر مارکسیسم - مارکس، انگلس، لنین و استالین - جهان‌بینی دیالکتیک ماتریالیستی را کشف کردند و دیالکتیک ماتریالیستی را با موفقیت عظیمی در تحلیل بسیاری از جنبه‌های تاریخ بشر و تاریخ طبیعت و همچنین در مورد دگرگونی بسیاری از جنبه‌های جامعه و طبیعت (مثلاً در اتحاد شوروی) بکار بستند، عام بودن تضاد مورد قبول عده زیادی قرار گرفت و بدینجهت ما فقط بتوضیح مختصری در این باره بس می‌کنیم؛ حال آنکه بعکس خاص بودن تضاد را هنوز بسیاری از رفقای ما و بخصوص دگماتیکیها بروشنی درک نمیکنند. آنها در نمی‌یابند که عام بودن تضاد درست در خاص بودن تضاد نهفته است و همچنین متوجه نیستند که مطالعه خاص بودن تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌های مشخص زمان ما دارای چه اهمیت عظیمی در هدایت جریان پراتیک انقلابی میباشد. بنابراین باید مطالعه خاص بودن تضاد را تأکید کنیم و این مسئله را بطور جامع توضیح دهیم. باینجهت ما تحلیل قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را با تحلیل مسئله عام بودن تضاد آغاز می‌کنیم و سپس مسئله خاص بودن تضاد را با دقت و تأکید بیشتری مورد تحلیل قرار میدهم و در آخر باز به مسئله عام بودن تضاد باز میگردیم.

عام بودن یا مطلق بودن تضاد معنای دوگانه دارد : اول اینکه ، تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیده‌ها موجود است ؛ دوم اینکه ، حرکت اضداد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی و پدیده دیده میشود . انگلس میگوید : "حرکت خودش تضاد است ." ( ۵ ) لنین قانون وحدت اضداد را اینطور تعریف میکند : "تصدیق ( کشف ) گرایشهای متضاد ، دافع یکدیگر ، متقابل در کلیه پدیده‌ها و پروسه‌های طبیعت ( منجمله روح و جامعه )" ( ۶ ) . آیا این تزاها صحیح اند ؟ بلی ، صحیح اند . وابستگی متقابل و مبارزه اضداد ذاتی هر شیئی یا پدیده حیات کلیه اشیاء و پدیده‌ها را تعیین میکند و تکامل آنها را به پیش میراند . هیچ شیئی یا پدیده‌ای نیست که در درون خود تضادی نهفته نداشته باشد ؛ بدون تضاد عالمی موجود نبود .

تضاد اساس اشکال بسیط حرکت ( مانند حرکت مکانیکی ) و بطریق اولی اساس اشکال مرکب حرکت است .

انگلس عام بودن تضاد را چنین شرح میدهد :  
 وقتیکه حرکت انتقالی مکانیکی ساده تضادی در درون داشته باشد ، این حقیقت بطریق اولی درباره اشکال عالیتر حرکت ماده و علی‌الخصوص حیات آلی و تکاملش صادق است . . . . زندگی درست قبل از هر چیز عبارت از آنستکه یک موجود در هر لحظه خود و چیز دیگری است . زندگی بنابر این نیز تضادی است که در خود اشیاء و پروسه‌ها موجود است و دائماً در حال زایش و فرسایش میباشد ؛ بمحض اینکه این تضاد قطع شود ، زندگی نیز پایان مییابد و مرگ ظاهر میگردد .  
 بهمین ترتیب دیدیم که در حیظه تفکر نیز نمیتوانیم از تضاد بگریزیم و فی‌المثل تضاد بین استعداد معرفت جوی درونی و بی‌حد انسانی و

وجود حقیقی آن در انسانهایی که از نظر خارجی محدود و دارای معرفت محدودند ، طی نسلهای متوالی بی پایان - حد اقل عملاً برای ما - ، طی پیشرفت بی نهایت حل میشود .

... یکی از اصول اساسی ریاضیات عالی تضاد است ...

ولی حتی ریاضیات ابتدائی نیز مملو از تضاد است . (۷)

لنین عام بودن تضاد را چنین توصیف میکند :

در ریاضیات : + و - ؛ مشتق و تابع اولیه .

در مکانیک : عمل و عکس العمل .

در فیزیک : برق مثبت و منفی .

در شیمی : ترکیب و تجزیه اتمها .

در علم الاجتماع : مبارزه طبقاتی . (۸)

در جنگ ، تعرض و تدافع ، پیشروی و عقب نشینی ، پیروزی و شکست -

اینها همه پدیده‌های متضادند . یک جهت بدون جهت دیگر نمیتواند وجود

داشته باشد . مبارزه دو جهت و رابطه متقابل آنها مجموعه واحد جنگ را

میسازد ، تکامل جنگ را به پیش میراند و مسئله جنگ را حل میکند .

هرگونه تفاوتی در مفاهیم انسان باید بمثابه انعکاس تضادهای عینی

تلقی شود . انعکاس تضادهای عینی در تفکر ذهنی حرکت متضاد مفاهیم را

میسازد ؛ این حرکت ، تکامل تفکر انسان را به پیش میراند و مسایلی را

که در تفکر انسان پیدا میشود ، پیوسته حل میکند .

در درون حزب مقابله و مبارزه بین نظرات مختلف دائماً در جریان است ؛

این در درون حزب انعکاسی است از تضاد بین طبقات در جامعه و تضاد بین

نو و کهنه . چنانچه در حزب تضاد و مبارزه ایدئولوژیک برای حل آن

وجود نداشته باشد ، زندگی حزب پایان می یابد .

بدینسان معلوم شد که در همه جا و در کلیه پروسه‌ها — چه در اشکال بسیط یا مرکب حرکت و چه در پدیده‌های عینی یا فکری — تضاد موجود است. ولی آیا تضاد در مراحل اولیه هر پروسه نیز یافت میشود؟ آیا حرکت اضداد از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل هر شیئی یا پدیده دیده میشود؟

چنانچه از مقالات فلاسفه شوروی در انتقاد از مکتب دبورین برمیآید، این مکتب معتقد است که تضاد در آغاز هر پروسه ظاهر نمیشود، بلکه زمانی پدید میآید که آن پروسه به مرحله تکاملی معینی رسیده باشد. اگر چنین باشد، پس ناگزیر علت تکامل پروسه را قبل از رسیدن به آن مرحله معین باید خارجی دانست نه داخلی. از اینجا مشاهده میشود که دبورین به تئوری متافیزیکی علل خارجی و مکانیسم انحراف یافته‌است. مکتب دبورین با تحلیل مسایل مشخص از این دیدگاه نتیجه میگیرد که در شرایط موجود اتحاد شوروی میان کولاکها و توده دهقانی تضادی موجود نیست، بلکه بین آنها فقط تفاوت هست؛ از اینرو ملاحظه میشود که مکتب دبورین با نظرات بوخارین انطباق کامل دارد. این مکتب در تحلیل انقلاب فرانسه بر این نظر است که قبل از انقلاب در میان صنف سوم که از کارگران، دهقانان و بورژوازی تشکیل میشد، فقط تفاوت موجود بوده ولی بهیچوجه تضادی دیده نمیشده‌است. این نظرات مکتب دبورین ضد مارکسیستی است. این مکتب درک نمیکند که در هر تفاوتی که در جهان یافت شود، تضادی نهفته‌است و تفاوت همان تضاد است. درست از همان لحظه‌ایکه پرولتاریا و بورژوازی — این دو طبقه پدیدگشتند، با یکدیگر در تضاد قرار گرفتند؛ منتهی این تضاد هنوز حدت نیافته بود. حتی در شرایط اجتماعی موجود اتحاد شوروی نیز میان کارگران و دهقانان تفاوت وجود

دارد ، و این تفاوت خود تضادی است که برخلاف تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نمیتواند تا درجه آنتاگونیسم حدت بیابد و شکل مبارزه طبقاتی بخود بگیرد ؛ کارگران و دهقانان در جریان ساختمان سوسیالیسم اتحاد مستحکمی با یکدیگر برقرار ساخته‌اند و تضاد میان آنان در پروسه تکامل سوسیالیسم به کمونیسم بتدریج حل خواهد شد . در اینجا صحبت بر سر گوناگونی تضادهاست نه بر سر بودن و یا نبودن تضادها . تضاد عام و مطلق است و در کلیه پروسه‌های تکامل اشیاء و پدیده‌ها وجود دارد و در هر پروسه ، از ابتدا تا انتها ، نفوذ میکند .

پیدایش یک پروسه جدید یعنی چه ؟ یعنی اینکه یک واحد کهنه با اضداد متشکله خود برای یک واحد نو با اضداد متشکله‌اش جا باز میکند و بدینسان پروسه جدیدی پدید می‌آید که جایگزین پروسه قدیم میگردد . پروسه قدیم پایان می‌یابد ، پروسه جدید آغاز میشود . پروسه جدید نیز دارای تضادهای نوینی خواهد بود و تاریخ تکامل تضادهای خود را شروع میکند . لنین خاطر نشان می‌سازد که مارکس این حرکت اضداد را که از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها جریان دارد ، در « سرمایه » بوجهی نمونه‌وار تجزیه و تحلیل کرده‌است . این اسلوبی است که باید برای مطالعه پروسه‌های تکامل هر شیئی یا پدیده بکار برده شود . خود لنین نیز این اسلوب را بطور صحیح بکار بست و در کلیه آثار خود از آن پیروی نمود . مارکس در « سرمایه » ابتدا ساده‌ترین ، عادی‌ترین ، اساسی‌ترین و عمومی‌ترین مناسبات جامعه بورژوائی ( کالائی ) را که میتوان همه‌روزه و میلیاردها بار مشاهده کرد ، تحلیل میکند — تبادل کالا . تحلیل در این ساده‌ترین پدیده ( در این « سلول » جامعه بورژوائی ) کلیه تضادهای ( و همینطور نطفه‌های کلیه تضادهای ) جامعه مدرن

را مکشوف میسازد . توضیحات بعدی تکامل ( هم رشد و هم حرکت ) این تضادها و این جامعه را در  $\Sigma$  یکایک اجزایش ، از ابتدا تا انتها بما نشان میدهد .

لنین بلافاصله متذکر میشود : ” این شیوه باید همچنین اسلوب توضیح ( یا مطالعه ) دیالکتیک بطور اعم باشد . . . “ ( ۹ )  
 کمونیستهای چین باید این اسلوب را بیاموزند ؛ آنها فقط در اینصورت است که میتوانند تاریخ و اوضاع کنونی انقلاب چین را بطور صحیح تحلیل کنند و آینده آن را بدرستی پیش بینی نمایند .

### ۳ - خاص بودن تضاد

تضاد در پروسه تکامل کلیه اشیاء و پدیدهها موجود است و در پروسه تکامل هر شیئی یا پدیده از ابتدا تا انتها نفوذ میکند ؛ اینست عام بودن و مطلق بودن تضاد که ما در پیش از آن سخن راندیم . اینک به بررسی خاص بودن و نسبی بودن تضاد پردازیم .

این مسئله را باید در سطوح مختلف مورد مطالعه قرار داد .  
 اول اینکه ، تضاد در هر شکل حرکت ماده دارای خصیلت خاص خود است . معرفت بشر بر ماده ، معرفت بر اشکال حرکت ماده است ، زیرا در جهان هیچ چیزی بجز ماده متحرك یافت نمیشود و این حرکت ماده ناگزیر اشکال معینی بخود میگیرد . در مطالعه هر يك از اشکال حرکت ماده باید وجوه مشترك آنها با سایر اشکال حرکت ماده در نظر گرفت . ولی بخصوص مهمتر و ضرورتر - و این اساس معرفت ما را بر اشیاء و پدیدهها تشکیل میدهد - آنستکه ویژگی این شکل حرکت ماده را در نظر بگیریم ، یعنی تفاوت کیفی

میان این شکل حرکت ماده و اشکال دیگر حرکت را در نظر بگیریم . فقط از این طریق است که میتوان اشیاء و پدیده‌های گوناگون را از یکدیگر تشخیص داد . هر شکل حرکت حاوی تضاد خاص خود است . این تضاد خاص ماهیت ویژه‌ای را تشکیل میدهد که يك پدیده را از پدیده‌های دیگر متمایز میسازد . اینست علت درونی و یا به بیان دیگر اساس تنوع لایتناهی اشیاء و پدیده‌ها در جهان . در طبیعت اشکال حرکت فراوانی دیده میشود : حرکت مکانیکی ، صوت ، نور ، حرارت ، برق ، تجزیه ، ترکیب والی آخر . این اشکال حرکت ماده همگی متقابلاً یکدیگر وابسته‌اند ، معیناً هر کدام ماهیتاً از دیگری متمایز است . ماهیت ویژه هر شکل حرکت ماده بوسیله تضاد خاص خود این شکل حرکت معین میشود . این حقیقت نه تنها در مورد طبیعت ، بلکه در مورد پدیده‌های اجتماعی و ایدئولوژیک نیز صادق است . هر شکل اجتماعی و هر شکل ایدئولوژیک دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه میباشد . علوم درست بر اساس تضاد خاصی که ذاتی موضوعات گوناگون مورد تحقیق است ، از یکدیگر متمایز میگردند . بنابر این تضادی که فقط متعلق به حوزه يك پدیده معین است ، موضوع پژوهش این یا آن علم را تشکیل میدهد . فی‌المثل ، اعداد مثبت و منفی در ریاضیات ؛ عمل و عکس‌العمل در مکانیک ؛ برق منفی و مثبت در فیزیک ؛ تجزیه و ترکیب در شیمی ؛ نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، مبارزه يك طبقه علیه طبقه دیگر در علم الاجتماع ؛ تعرض و تدافع در علم نظام ؛ ایده‌آلیسم و ماتریالیسم ، بینش متافیزیکی و بینش دیالکتیکی در فلسفه و قس علیهذا — همه اینها موضوعات پژوهش علوم مختلفه‌اند ، زیرا هر کدام دارای تضاد خاص خود و ماهیت ویژه‌ای است . البته بدون درک عام بودن تضاد نمیتوان علل عمومی و یا اساس عمومی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده‌ها را باز شناخت ؛ معذک بدون



مطالعه خاص بودن تضاد نمیتوان ماهیت ویژه‌ایکه يك شیئی یا پدیده را از دیگری متمایز میسازد ، معین نمود و همینطور کشف علل خصوصی یا اساس خصوصی حرکت یا تکامل اشیاء و پدیده‌ها ، تمیز اشیاء و پدیده‌ها از یکدیگر و تعیین حدود حوزه‌های تحقیقات علمی غیر ممکن خواهد بود .

راجع به سیر توالی حرکت شناخت انسان باید گفت که حرکت شناخت انسان پیوسته از طریق معرفت بر اشیاء و پدیده‌های منفرد و خاص تدریجاً به معرفت بر اشیاء و پدیده‌های عام رشد می‌یابد . انسان تنها پس از آنکه ماهیت ویژه اشیاء و پدیده‌های متنوع فراوان را باز شناخت ، میتواند به تعمیم دادن پردازد و ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌ها را بشناسد . انسان زمانیکه بر این ماهیت مشترك معرفت یافت ، در پرتو این معرفت گامی فراتر مینهد و بمطالعه اشیاء و پدیده‌های مشخص متنوع که تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند و یا تحقیقات کافی درباره آنها بعمل نیامده‌است ، میپردازد و ماهیت ویژه آنها را پیدا مینماید ؛ فقط در چنین صورتی است که انسان میتواند معرفت بر ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌ها را کامل و غنی سازد و آنرا رشد و توسعه دهد و از پزردگی و انجماد این معرفت جلوگیری نماید . پس دو پروسه معرفت عبارتند از : اول - حرکت از خاص به عام ؛ دوم - حرکت از عام به خاص . معرفت انسان همواره بشکل مارپیچی حرکت میکند و هر يك از مارپیچ‌ها ( البته تا زمانیکه اسلوب علمی دقیقاً مراعات شود ) معرفت انسان را به مرحله عالی‌تری ارتقا میدهد و بان پیوسته ژرفش بیشتری میبخشد . اشتباه دگماتیک‌های ما در این مسئله اینستکه آنها از یکسو درك نمیکنند که عام بودن تضاد و ماهیت مشترك اشیاء و پدیده‌های مختلف را فقط زمانی میتوان کاملاً شناخت که قبلاً در خاص بودن تضاد تحقیق شده و ماهیت ویژه اشیاء و پدیده‌های منفرد شناخته

شده باشد ؛ و از سوی دیگر آنها در نمی‌یابند که پس از شناخت ماهیت مشترك اشياء و پدیده‌ها باید گامی فراتر نهند و آن اشياء و پدیده‌های مشخصی را مطالعه کنند که تا کنون دقیقاً مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند و یا برای اولین بار ظاهر میشوند . دگماتیک‌های ما مردمان تنبلی هستند ؛ آنها در کار تحقیقی درباره اشياء و پدیده‌های مشخص هیچگونه زحمتی بخود نمیدهند ، حقایق عام را بمثابه چیزهای خداداد فرض میکنند ، آنها را به فرمولهای نامفهوم و صرفاً تجریدی بدل میسازند و در نتیجه سیر توالی عادی نیل انسان به شناخت حقیقت را کاملاً نفی و وارونه مینمایند . آنها علاوه بر این ارتباط متقابل میان دو پروسه شناخت انسان - یعنی حرکت از خاص به عام و از عام به خاص - را درك نمیکنند . آنها تئوری شناخت مارکسیستی را اصلاً نمیفهمند .

نه فقط باید تضاد خاص هر سیستم بزرگ اشکال حرکت ماده و ماهیت این سیستم را که توسط این تضاد خاص معین میشود ، بررسی کرد ، بلکه باید تضاد خاص و ماهیت هر پروسه را در جریان طولانی تکامل هر شکل حرکت ماده نیز مورد مطالعه قرار داد . در کلیه اشکال حرکت ، هر پروسه تکامل واقعی ، نه موهومی ، از نظر کیفی با دیگری متفاوت است . ما باید در کار تحقیقی خود توجه خاصی به این نکته مبذول داریم و حتی آنرا مبداء حرکت خود قرار دهیم . تضادهائی که از نظر کیفی گوناگونند ، فقط با اسالیبی میتوانند حل شوند که از نظر کیفی متفاوتند . فی‌المثل : تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی با اسلوب انقلاب سوسیالیستی حل میشود ؛ تضاد میان توده‌های عظیم مردم و نظام فئودالی با اسلوب انقلاب دموکراتیک حل میشود ؛ تضاد میان مستعمرات و امپریالیسم با اسلوب جنگ انقلابی ملی حل میشود ؛ تضاد میان طبقه کارگر و طبقه دهقان در جامعه سوسیالیستی با اسلوب

کلکتیوه کردن و مکانیزه کردن کشاورزی حل میشود؛ تضاد درون حزب کمونیست با اسلوب انتقاد و انتقاد از خود حل میشود؛ و تضاد میان جامعه و طبیعت با اسلوب تکامل نیروهای مولده حل میشود. پروسه‌ها تغییر می‌یابند، پروسه‌ها و تضادهای قدیم ناپدید میگردند، پروسه‌ها و تضادهای جدید ظاهر میشوند و بنابر این اسالیب حل تضادها نیز تغییر می‌کنند. تضادهائیکه بوسیله انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر روسیه حل شدند و همینطور اسالیب حل این تضادها اساساً با یکدیگر متفاوت بودند. حل تضادهای مختلف با اسالیب گوناگون اصلی است که مارکسیست-لنینیستها باید دقیقاً از آن پیروی کنند. ولی دگماتیك‌ها این اصل را مراعات نمیکنند و در نمی‌یابند که شرایط در انقلابهای گوناگون متفاوت است، و در نتیجه درك نمیکنند که تضادهای مختلف باید با اسالیب گوناگون حل شوند؛ بعکس آنها فرمول قالبی خود را که لایتغیر میانگارند، در همه جا بطور مکانیکی بکار می‌بندند که در نتیجه فقط میتواند به ناکامی انقلاب و یا بزیان امریکه آینده تابناك و درخشانی در پیش دارد، منجر شود.

بمنظور آشکار ساختن خصالت خاص تضادها در پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها— در مجموع و یا در روابط متقابل آنها— یعنی بمنظور معلوم نمودن ماهیت این پروسه تکامل باید خصالت خاص دو جهت هر يك از تضادهای این پروسه را آشکار ساخت؛ در غیر اینصورت کشف ماهیت پروسه غیر ممکن خواهد بود. ما باید در کار تحقیقی خود باین نکته نیز توجه زیاد مبذول داریم. پروسه تکامل یک شئی یا يك پدیده دارای ابعاد بزرگ، تضادهای متعددی دربردارد. فی‌المثل در پروسه انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین تضاد بین طبقات ستم‌دیده مختلف جامعه چین و اسپریالیسم، تضاد بین توده‌های عظیم مردم و نظام فئودالی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد میان دهقانان

و خرده بورژوازی شهری از یکسو و بورژوازی از سوی دیگر ، تضاد بین گروه‌های مختلف هیئت حاکمه ارتجاعی والی آخر ؛ وضع در اینجا فوق‌العاده بغرنج است . این تضادها نه فقط دارای خصیت خاص خود هستند و لذا نمیتوانند بطور یکسان مورد بررسی واقع شوند ، بلکه دو جهت هر تضاد نیز بعلت دارا بودن ویژگیهای خود نمیتواند یکسان مورد مطالعه قرار گیرد . ماکه دست اندر کار انقلاب چین هستیم ، نه فقط باید خصیت خاص این تضادها را در مجموع آنها ، یعنی در روابط متقابل آنها بفهمیم ، بلکه باید دو جهت هر تضاد را نیز بمثابه یگانه وسیله درك آن تضاد در مجموع مورد مطالعه قرار دهیم . منظور از درك دو جهت يك تضاد اینستکه در یاییم هر يك از این جهات چه مواضع مخصوصی اشغال میکند و چه اشکال مشخصی در وابستگی متقابل یکدیگر و در تضاد با ضد خود میگیرد و هنگام وابستگی متقابل و ضدیت و همچنین پس از گسستگی این وابستگی متقابل با کدام اسلوب مشخص علیه ضد خود مبارزه میکند . مطالعه این مسایل دارای اهمیت فراوان است . منظور لنین درست همین بود وقتیکه گفت : جوهر و روح زنده مارکسیسم تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است (۱۰) . دگماتیکیهای ما آموزشهای لنین را نقض کرده‌اند و هیچگاه مغز خود را برای تحلیل مشخص اشیاء و پدیده‌ها بکار نمی‌اندازند ، بلکه در مقالات و سخنرانیهای خود پیوسته عبارات توخالی و قالبی را تکرار میکنند و بدین ترتیب در حزب ما سبک کار بسیار ناپسندی را وارد مینمایند .

در مطالعه هر مسئله باید از ذهنیگری ، یکجانبه‌گری و سطحی بودن پرهیز نمود . ذهنیگری یعنی مسایل را بطور عینی ملاحظه نکردن ، یا عبارت دیگر ، عدم بررسی مسایل از دیدگاه ماتریالیستی . من در این مورد در مقاله « درباره پراتیک » صحبت کردم . یکجانبه‌گری بمعنای ندیدن

همه جوانب يك مسئله است . مثلاً فقط چین را دیدن ولی ژاپن را از نظر دور داشتن ؛ فقط حزب کمونیست را دیدن ولی گومیندان را از نظر دور داشتن ؛ فقط پرولتاریا را دیدن ولی بورژوازی را از نظر دور داشتن ؛ فقط دهقانان را دیدن ولی مالکان ارضی را از نظر دور داشتن ؛ فقط شرایط مساعد را دیدن ولی شرایط سخت را از نظر دور داشتن ؛ فقط گذشته را دیدن ولی آینده را از نظر دور داشتن ؛ فقط جزء را دیدن ولی کل را از نظر دور داشتن ؛ فقط کمبودها را دیدن ولی موفقیتها را از نظر دور داشتن ؛ فقط مدعی را دیدن ولی متهم را از نظر دور داشتن ؛ فقط کار انقلابی مخفی را دیدن ولی کار انقلابی علنی را از نظر دور داشتن ، والی آخر . در يك کلام : درك نكردن ویژگیهای دو جهت يك تضاد . این درست بمعنای برخورد یکجانبه بمسائل ، با دیدن جزء و ندیدن کل ، دیدن درختان و ندیدن جنگل است . از این راه غیر ممکن است که بتوان اسلوب حل تضادها را پیدا کرد ، وظایف انقلاب را بانجام رساند ، امور محوله را بنحو احسن انجام داد و مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی را بطور صحیح بسط و توسعه داد . سون زی ضمن بحث درباره علم نظام میگوید : « چنانچه دشمن و خودت را بشناسی ، صد بار میجنگی ، بخطر نمی افتی . » (۱۱) او در اینجا از دو طرف جنگ صحبت میکند . وی جن (۱۲) نیز که در دوره سلسله تان میزیسته ، با آگاهی بنادرستی یکجانبه گری میگوید : « اگر بسخنان هر دو طرف گوش فرا دهی ، دنیا بروی تو روشن خواهد شد ؛ ولی هر گاه فقط بگفته های یکطرف توجه کنی ، آنوقت در جهل و تاریکی خواهی ماند . » ولی برخی از رفقای ما مسایل را اغلب بطور یکجانبه ملاحظه میکنند و از اینرو غالباً سرشان بسنگ میخورد . سون جیان قهرمان رمان « شوی هو جوان » سه بار به قصبه جو هجوم برد (۱۳) ، ولی بعلت عدم اطلاع از وضع محل

و نادرستی اسلوب عمل دو بار شکست خورد . اما وقتی اسلوب عمل خود را تغییر داد و با عملیات اکتشافی از پیچ و خم کوره راهها مطلع شد ، اتحاد میان قصابات لی ، حو و جو را برهم زد و با تاکتیکی شبیه تاکتیک "اسب ترویان" که در افسانه خارجی آمده است ، نیروهای خود را به درون اردوگاه دشمن فرستاد تا در کمین بنشینند - آنگاه حمله سوم او قرین موفقیت شد . در رمان « شوی هو جوان » نمونه های زیادی از چگونگی بکار بستن دیالکتیک ماتریالیستی میتوان یافت که هجوم سه گانه به قصبه جو یکی از بهترین آنهاست . لنین میگوید :

برای شناختن واقعی يك موضوع ، باید بر کلیه جوانب ، کلیه روابط و "واسطه های" آن محیط شد و آنها را مورد تحقیق قرار داد . ما هرگز بطور کامل چنین توفیقی نخواهیم یافت ، ولی همه جانبه گری را طلب کردن ما را از اشتباه و تحجر مصون میدارد . ( ۱۴ )

ما باید این سخنان لنین را همیشه در مد نظر داشته باشیم . برخورد سطحی یعنی عدم توجه به ویژگیهای مجموع تضادها ، عدم توجه به ویژگیهای هر يك از جهات تضادها ، انکار ضرورت ژرفش در اشیاء و پدیدهها و تحقیق و بررسی دقیق ویژگیهای تضاد آنها ، و بعکس اشیاء و پدیدهها را فقط از دور ملاحظه کردن و پس از افکندن نظری اجمالی بر خطوط خارجی تضادها بلافاصله سعی در حل آنها نمودن ( سئوالات را پاسخ دادن ، اختلاف نظرات را حل کردن ، کارها را ترتیب دادن یا عملیات نظامی را هدایت کردن ) - چنین شیوه ای بناچار نتایج ناگواری بیار خواهد آورد . آن رفقای چینی که به دگماتیسم و امپریسم گرفتارند ، باین علت دچار اشتباه شده اند که اشیاء و پدیدهها را بطور ذهنی ، یکجانبه و سطحی مینگرند . یکجانبه گری و سطحی بودن در عین حال سوبرکتیویسم نیز هست .

زیرا که کلیه اشیاء و پدیده‌های عینی در واقع متقابلاً یکدیگر مربوطند و هر يك واجد قانونمندیهای درونی خود میباشد، ولی بعضی‌ها بجای آنکه اشیاء و پدیده‌ها را همانطور که واقعاً هستند، منعکس نمایند، به اشیاء و پدیده‌ها فقط بطور یکجانبه یا سطحی مینگرند و روابط متقابل و قانونمندیهای درونی آنها را درك نمیکنند؛ بنابراین چنین متدی سوئزکتیویستی است.

ما نه فقط باید بویژگیهای حرکت اضداد سراسر پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها — در روابط متقابل اضداد و در وضع هر يك از این جهات — توجه کنیم، بلکه باید ویژگیهای هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم. تضاد اساسی پروسه تکامل يك شیئی یا پدیده و ماهیت پروسه که بوسیله این تضاد اساسی معین میشود، تا زمانیکه پروسه پایان نیافته، ناپدید نمیگردد؛ مع الوصف در هر مرحله از این پروسه طولانی تکامل وضع معمولاً متفاوت است. زیرا با اینکه خصیلت تضاد اساسی پروسه تکامل يك شیئی یا پدیده و ماهیت پروسه تغییر نمیکنند، تضاد اساسی در هر مرحله تکاملی این پروسه طولانی بتدریج اشکال حادثتری بخود میگیرد. بعلاوه، از میان تضادهای بزرگ و کوچک متعدد که بوسیله تضاد اساسی تعیین میشوند و یا تحت تأثیر آن قرار میگیرند، بعضی‌ها حدت مییابند و برخی بطور موقتی و یا جزئی حل و یا از حدتشان کاسته میشود و پاره‌ای دیگر نیز تازه پدید می‌آیند. از اینجاست که مراحل مختلف پروسه نمایان میشود. چنانچه انسان به مراحل مختلف پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها توجه نکند، نمیتواند تضادهای ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را بطور مناسب حل نماید.

مثلاً با تکامل سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد به امپریالیسم در خصیلت طبقاتی دو طبقه‌ایکه با یکدیگر اساساً در تضادند — پرولتاریا و بورژوازی — و در ماهیت سرمایه‌داری جامعه موجود هیچ تغییری حاصل نشد؛ ولی



تضاد بین ایندو طبقه حدت یافت ، تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه غیر انحصاری ظاهر شد ، تضاد میان قدرتهای استعماری و مستعمرات حاکم گردید و تضاد میان کشورهای سرمایه‌داری که در نتیجه رشد و تکامل ناموزون این کشورها بوجود آمده‌است ، با حدت خاصی تجلی کرد و بدین ترتیب مرحله خاصی در سرمایه‌داری پدید آمد : مرحله امپریالیسم .

لنینیسم درست بدینجهت مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی شده‌است که لنین و استالین این تضادها را بدرستی توضیح داده‌اند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی را برای حل این تضادها بطور صحیح تدوین نموده‌اند .

اگر پروسه انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را که با انقلاب ۱۹۱۱ آغاز شد ، در نظر بگیریم ، در اینجا نیز به چند مرحله خاص برمیخوریم .

بخصوص دوره‌ایکه بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت ، و دوره‌ایکه پرولتاریا انقلاب را رهبری میکرد ، دو مرحله فوق‌العاده مختلف تاریخی را نشان میدهند . عبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت ، منجر به صف بندی جدید طبقات ، گسترش پدافند انقلاب دهقانی و پیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گردید و امکان گذار انقلاب دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم ساخت و غیره .

همه اینها در دوره‌ایکه بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت ، از جمله لامحالات بودند . با اینکه در خصیلت تضاد اساسی مجموعه پروسه ، یعنی در خصیلت این پروسه بمانند يك انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی ( جهت دیگر این تضاد خصیلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است ) بهیچوجه تغییری حاصل نشده‌است ، معینا این پروسه در طول مدتی پیش از بیست سال از مراحل متعدد تکاملی گذشته‌است ؛ در طرف این مدت طولانی



وقایع مهم بسیاری رخ داده‌اند — مانند شکست انقلاب ۱۹۱۱ و استقرار حکومت دیکتاتورهای نظامی شمال ؛ تشکیل اولین جبهه متحد ملی و انقلاب ۱۹۲۴ — ۱۹۲۷ ؛ تلاشی جبهه متحد و الحاق بورژوازی به اردوگاه ضد انقلاب ؛ جنگهای دیکتاتورهای نظامی جدید با یکدیگر ؛ جنگ انقلاب ارضی ؛ تشکیل مجدد جبهه متحد ملی و جنگ مقاومت ضد ژاپنی . مختصات این مراحل عبارتند از تشدید بعضی از تضادها ( مانند جنگ انقلاب ارضی و هجوم ژاپن به چهار استان شمال شرقی چین ) و حل جزئی یا موقتی پاره‌ای از تضادها ( مانند نابودی دیکتاتورهای نظامی شمال و مصادره زمینهای مالکان ارضی از طرف ما ) و ظهور تضادهای نوین ( مانند مبارزه بین دیکتاتورهای نظامی جدید و بازستاندن زمینهای مصادره شده از طرف مالکان ارضی بعد از آنکه مناطق پایگاهی انقلابی ما در جنوب چین از دست رفتند ) . در مطالعه خصیت خاص تضادهای مراحل جداگانه پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها نه فقط باید تضادها را در روابط متقابلشان با یکدیگر و یا در مجموع ملاحظه کنیم ، بلکه باید در هر مرحله تکاملی دو جهت هر تضاد را نیز بررسی نمائیم .

في المثل گومیندان و حزب کمونیست را در نظر بگیریم . ابتدا جهت اول یعنی گومیندان را مورد ملاحظه قرار دهیم . گومیندان در دوره اولین جبهه متحد بعثت اینکه سه اصل بزرگ سیاسی سون یاتسن — وحدت با روسیه ، همکاری با حزب کمونیست و کمک به کارگران و دهقانان — را اجرا میکرد ، انقلابی و دارای نیروی حیاتی بود و در انقلاب دموکراتیک اتحاد طبقات مختلف بشمار میرفت . ولی گومیندان پس از سال ۱۹۲۷ به عکس خود تغییر یافت و به بلوک ارتجاعی مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ تبدیل شد . پس از حادثه سی ان در دسامبر ۱۹۳۶ ، بار دیگر در گومیندان در جهت

خاتمه دادن به جنگ داخلی و همکاری با حزب کمونیست بخاطر مبارزه مشترك علیه امپریالیسم ژاپن تغییری صورت گرفت . چنین بود ویژگیهای گومیندان در این سه مرحله . بدیهی است که ظهور این ویژگیها معلول يك سرى علل میباشد . اینك به جهت دیگر یعنی به حزب کمونیست چین بپردازیم . حزب کمونیست چین در دوره اولین جبهه متحد هنوز مرحله طفولیت را میگذراند ؛ حزب کمونیست انقلاب ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ را قهرمانانه رهبری کرد ، معهذاً هنوز در درك خصلت و وظایف و اسلوبهای انقلاب پختگی نداشت . بدینجهت چن دوسیوئیسم که در آخرین مرحله این انقلاب ظاهر شد ، توانست نقش خود را ایفا کند و انقلاب را به شکست بکشاند . پس از سال ۱۹۲۷ حزب جنگ انقلاب ارضی را قهرمانانه رهبری کرد و اقدام به ایجاد ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی انقلابی نمود ، ولی دچار اشتباهات ماجراجویانه گردید که در نتیجه به ارتش و مناطق پایگاهی صدمات سختی وارد آمد . از سال ۱۹۳۵ حزب موفق به تصحیح این اشتباهات گردید و در رأس جبهه متحد نوین - جبهه متحد ضد ژاپنی - قرار گرفت ؛ و هم اکنون این مبارزه عظیم در حال رشد و قوام است . حزب کمونیست در مرحله کنونی حزبی است که از بوته آزمایش دو انقلاب سر بلند بیرون آمده و غنی از تجربه گشته است . چنین بود ویژگیهای حزب کمونیست چین در این سه مرحله . پیدایش این ویژگیها نیز معلول يك سرى علل میباشد . درك مناسبات ویژه بین گومیندان و حزب کمونیست در مراحل مختلف تکاملشان - تشکیل جبهه متحد ، تلاشی جبهه متحد ، تشکیل مجدد جبهه متحد - بدون تحقیق و مطالعه در این ویژگیهای دو طرف امکان پذیر نیست . ولی موضوع اساسی تر در مطالعه ویژگیهای ایندو حزب عبارتست از : بررسی پایه های طبقاتی دو حزب و

تضادهائی که بر این اساس بین هر يك از ایندو حزب و نیروهای دیگر در دوره‌های مختلف ظاهر شده‌اند. فی‌المثل، گومیندان در دوره اولین همکاری خود با حزب کمونیست از یکسو در عرصه بین‌المللی با امپریالیستها در تضاد قرار داشت و بدینجهت ضد امپریالیستی بود، و از سوی دیگر با توده‌های عظیم مردم کشور در تضاد قرار گرفته بود - گرچه به زحمتکشان لفظاً وعده و وعیدهای شیرین میداد، ولی در عمل فقط به جزء ناچیزی از آنها وفا کرد و یا اصلاً به هیچیک از آنها وفا نکرد. گومیندان در دوره جنگی که علیه کمونیستها برپا ساخت، علیه توده‌های عظیم مردم با امپریالیسم و فئودالیسم به همکاری پرداخت و بر کلیه دستاوردهائی که توده‌ها در انقلاب تحصیل کرده بودند، قلم بطلان کشید و بدین ترتیب تضاد بین خود و آنها را تشدید کرد. در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی، گومیندان از یکطرف بعزت تضاد با امپریالیسم ژاپن خواستار همکاری با حزب کمونیست است، ولی از طرف دیگر بهیچوجه دست از مبارزه و سرکوب حزب کمونیست و خلق چین بر نمیدارد. بعکس حزب کمونیست در هر دوره همواره در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم در صف توده‌های عظیم مردم ایستاده‌است؛ ولی در دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی، سیاست معتدلی نسبت به گومیندان و نیروهای فئودالی داخلی در پیش گرفته، زیرا گومیندان آمادگی خود را برای شرکت در جنگ مقاومت ضد ژاپنی اعلام کرده‌است. شرایط فوق‌الذکر گاهی باعث اتحاد و گاهی باعث مبارزه بین ایندو حزب میگردد، و حتی در دوره اتحاد نیز وضع پیچیده اتحاد و مبارزه همزمان وجود دارد. اگر ما ویژگیهای دو جهت هر تضاد را مطالعه نکنیم، نه تنها موفق بذكر روابط هر يك از این دو حزب با نیروهای دیگر نخواهیم شد، بلکه روابط متقابل بین ایندو حزب را هم نخواهیم فهمید.

لذا ملاحظه میشود که در مطالعه ویژگیهای هر نوع تضاد - تضاد در هر شکل حرکت ماده، تضاد در هر پروسه تکامل هر شکل حرکت، دو جهت هر تضاد در این یا آن پروسه تکامل، تضادهای مراحل تکامل گوناگون هر پروسه تکامل، دو جهت هر تضاد در مراحل تکامل جداگانه - و در مطالعه ویژگیهای تمام این تضادهای اعمال تمایلات ذهنی جایز نیست، بلکه باید آنها را بطور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. ویژگیهای هر تضاد را بدون تحلیل مشخص نمیتوان شناخت؛ ما باید این جمله لنین را پیوسته بیاد داشته باشیم: تحلیل مشخص از اوضاع مشخص. مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که از این تحلیل مشخص بما نمونه برجسته‌ای نشان دادند.

موقعیکه مارکس و انگلس قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها را در مطالعه پروسه اجتماعی - تاریخی بکار بستند، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، تضاد بین طبقات استثمارکننده و طبقات استثمارشونده و تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا (سیاست، ایدئولوژی و غیره) را که از دو تضاد فوق منتج میشود، پیدا نمودند و در یافتند که چگونه این تضادها در جوامع طبقاتی گوناگون ناگزیر منجر به انقلابات اجتماعی مختلف میگردد.

هنگامیکه مارکس این قانون را در مطالعه ساخت اقتصادی جامعه سرمایه‌داری بکار بست، پی برد که تضاد اساسی این جامعه تضاد بین خصیت اجتماعی تولید و خصیت خصوصی مالکیت است. این تضاد در تضاد بین خصیت متشکل تولید در مؤسسات جداگانه و خصیت آنارشیستی تولید در جامعه بمشابه یک کل نمایان میشود. این تضاد در مناسبات طبقاتی بمشابه تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تجلی میکند.

بعلت تنوع فراوان اشیاء و پدیده‌ها و خصیلت نامحدود تکامل آنها آنچه که در يك مورد مشخص عام است ، در مورد مشخص دیگر خاص میشود . و بالعکس ، آنچه که در يك مورد مشخص خاص است ، در مورد مشخص دیگر عام میشود . تضاد ذاتی نظام سرمایه‌داری بین خصیلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برای کلیه کشورهاییکه در آنجا سرمایه‌داری موجود است و رشد می‌یابد ، جنبه مشترك دارد ؛ این برای سرمایه‌داری عام بودن تضاد را تشکیل میدهد . ولی این تضاد سرمایه‌داری فقط متعلق بیک مرحله تاریخی معین از رشد جامعه طبقاتی بطور کلی است ؛ و این از دیدگاه تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور کلی خاص بودن تضاد را تشکیل میدهد . معیناً مارکس در جریان تشریح خصیلت خاص کلیه این تضادهای جامعه سرمایه‌داری خصیلت عام تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی بطور اعم را باز هم ژرفتر ، جامعتر و کاملتر روشن ساخت .

از آنجا که خصوص و عموم بیکدیگر پیوسته‌اند و از آنجا که نه تنها خاص بودن تضاد بلکه عام بودن تضاد نیز ذاتی هر پدیده‌است و عام بودن درست در خاص بودن نهفته است ، لذا در مطالعه يك پدیده معین باید این دو جنبه و رابطه متقابلشان را پیدا کرد ، خاص بودن و عام بودن ذاتی يك پدیده مشخص و رابطه متقابل آن دو را کشف نمود و رابطه متقابل پدیده مزبور را با اشیاء و پدیده‌های متعدد پیرامونش روشن ساخت . استالین در اثر معروف خود « درباره اصول لنینیسم » با تشریح ریشه‌های تاریخی لنینیسم ، اوضاع بین‌المللی را که در آن لنینیسم بوجود آمده‌است و همچنین آن تضادهای سرمایه‌داری را که در شرایط امپریالیسم به نقطه اوج خود رسیده‌اند ، تجزیه و تحلیل کرد و نشان داد که چگونه این تضادها موجب شد که

انقلاب پرولتاریائی به مسئله پراتیک مستقیم تبدیل گردیده، و شرایط مساعدی برای یورش مستقیم بر سرمایه‌داری پدید آورده‌اند. استالین علاوه بر این تحلیل کرد که چرا روسیه گهواره لنینیسم گردید و چرا روسیه تزاری در آنوقت کانون تمام تضادهای امپریالیسم بود و چرا پرولتاریای روسیه توانست پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی بین‌المللی گردد. بدین ترتیب استالین با تحلیل خصلت عام تضاد ذاتی امپریالیسم نشان داد که چرا لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است و در عین حال با تحلیل خصلت خاص امپریالیسم روسیه تزاری در چارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که روسیه زادگاه تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده و خصلت عام تضاد در این خصلت خاص نهفته است. این تحلیل استالین بما نمونه بارز و برجسته‌ای از درک خصلت خاص و خصلت عام تضاد و روابط متقابلشان بدست می‌دهد.

مارکس، انگلس و همچنین لنین و استالین در مورد بکار برد دیالکتیک در مطالعه پدیده‌های عینی پیوسته خاطر نشان ساخته‌اند که اعمال تمایلات ذهنی بهیچوجه جایز نیست، بلکه باید با در نظر داشت شرایط مشخص جنبش واقعی عینی، تضادهای مشخص، جای مشخص دو جهت هر تضاد و روابط متقابل مشخص تضادها را در این پدیده‌ها پیدا نمود. دگماتیک‌های ما درست بجهت اینکه چنین روشی در مطالعه ندارند، پیوسته دچار ناکامی میشوند. ما باید از عدم موفقیت دگماتیک‌ها درس عبرت بگیریم و این روش مطالعه پدیده‌ها را فرا بگیریم، زیرا که این یگانه شیوه تحقیقی صحیح است.

رابطه بین عام بودن تضاد و خاص بودن تضاد رابطه بین خصلت عمومی و خصلت خصوصی تضاد است. منظور از خصلت عمومی اینستکه تضادها

در کلیه پروسه‌ها موجودند و از ابتدا تا انتهای همه پروسه‌ها نفوذ میکنند ؛ حرکت ، اشیاء و پدیده‌ها ، پروسه‌ها ، تفکر — همه اینها تضادند . نفی تضاد بمعنای نفی همه چیز است . این حقیقت عامی است که برای همیشه و کلیه کشورها بلااستثناء صادق است . از اینجاست که خصیلت عمومی و مطلق تضاد پدید می‌آید . ولی این خصیلت عمومی در هر خصیلت خصوصی هستی می‌یابد ؛ بدون خصیلت خصوصی خصیلت عمومی نیست . اگر تمام خصایل خصوصی حذف گردند ، چه چیزی دیگر میتواند از خصیلت عمومی باقی بماند ؟ از آنجا که هر تضاد دارای ویژگی خود است ، خصیلت خصوصی پدید می‌آید . تمام خصایل خصوصی مشروط ، موقتی و از اینرو نسبی‌اند .

این حقیقت — حقیقت درباره خصیلت عمومی و خصیلت خصوصی ، مطلق و نسبی — جوهر مسئله تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌هاست که عدم درک آن بمعنای رد دیالکتیک خواهد بود .

#### ۴ — تضاد عمده و جهت عمده تضاد

در مورد خصیلت خاص تضاد دو نکته دیگر وجود دارد که محتاج به تحلیل ویژه است : تضاد عمده و جهت عمده تضاد .

در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجودند که یکی از آنها حتماً تضاد عمده است ؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و یا بر آنها تأثیر میگذارد .

فی‌المثل در جامعه سرمایه‌داری دو نیروی متضاد ، پرولتاریا و بورژوازی ، تضاد عمده را تشکیل میدهند ؛ تضادهای دیگر مانند تضاد بین بقایای طبقه فئودال و بورژوازی ، تضاد بین خرده بورژوازی دهقانی و بورژوازی ، تضاد بین پرولتاریا



و خرده بورژوازی دهقانی ، تضاد میان بورژوازی غیر انحصاری و بورژوازی انحصاری، تضاد بین دموکراسی بورژوائی و فاشیسم بورژوائی ، تضادهای میان کشورهای سرمایه داری ، تضادهای بین امپریالیسم و مستعمرات و سایر تضادها — همه اینها بوسیله این تضاد عمده معین میشوند و تحت تأثیر آن قرار میگیرند .

در کشوری نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضادهای غیر عمده تصویر بغرنجی بدست میدهد .

موقعیکه امپریالیسم علیه چین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست میزند ، طبقات مختلف آن کشور ، باستانی مشت ناچیزی خائنین بملت ، میتوانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند . در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور به تضاد عمده بدل میشود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور ( منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده های عظیم مردم ) موقتاً بر دایره دوم میروند و جنبه تبعی بخود میگیرند . اوضاع چین در جریان جنگ تریاک ( ۱۸۴۰ ) و جنگ ۱۸۹۴ چین و ژاپن و جنگ ای حه توان ( ۱۹۰۰ ) چین بود و در جریان جنگ کنونی چین و ژاپن نیز به همین منوال است .

ولی در حالت دیگر تضادها جای خود را عوض میکنند . چنانچه امپریالیسم برای سرکوب کشورهای نیمه مستعمره به جنگ متوسل نشود ، بلکه بوسایل نرم تر — سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی — دست اندازد ، طبقات حاکمه این کشورها در برابر امپریالیسم تسلیم میشوند و سپس جهت سرکوب مشترك توده های عظیم مردم بین آنان اتحادی برقرار میگردد . در چنین حالتی ، توده های عظیم مردم برای مقاومت در مقابل اتحاد امپریالیسم و طبقه فئودال اکثراً به جنگ داخلی بمتابه شکل مبارزه روی میآورند ، حال آنکه امپریالیسم



برای کمک به ارتجاع کشورهای نیمه مستعمره در جهت سرکوب توده‌های مردم بجای اینکه مستقیماً اقدام بعمل کند، اغلب به شیوه‌های غیر مستقیم توسل میجوید، بدینسان تضادهای داخلی بخصوص حدت می‌یابند. چنین وضعی در چین صفت مشخصه جنگ انقلابی ۱۹۱۱، جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ و جنگ ده ساله انقلاب ارضی بعد از سال ۱۹۲۷ بود. جنگهای داخلی بین دارودسته‌های مختلف ارتجاعی حاکم در کشورهای نیمه مستعمره، مانند جنگهای دیکتاتورهای نظامی چین، نیز از همین مقوله‌اند. در صورتیکه رشد جنگ انقلابی داخلی بنحوی صورت گیرد که موجودیت امپریالیسم و دست نشانده‌گانش - ارتجاع داخلی از اساس بخطر بیافتد، امپریالیسم برای حفظ سلطه خویش اغلب به شیوه‌های دیگری متشبث میشود: یا سعی میکند جبهه انقلابی را از درون متلاشی سازد و یا برای کمک به ارتجاع داخلی مستقیماً نیروهای مسلح اعزام میدارد. در چنین موقعی امپریالیسم از خارج و ارتجاع از داخل علناً در یک قطب و توده‌های عظیم مردم در قطب دیگر قرار میگیرند - و این همان تضاد عمده را تشکیل میدهد که تعیین کننده رشد تضادهای دیگر است و یا در رشد آنها تأثیر میگذارد. یک نمونه از این مداخله مسلحانه کمکی است که کشورهای مختلف سرمایه داری پس از انقلاب اکتبر به مرتجعین روسیه نمودند. خیانت چانکایشنک در سال ۱۹۲۷ نمونه‌ای از تجزیه جبهه انقلابی است.

ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا میکند.

از اینجا نتیجه میشود: هرگاه پروسه‌ای حاوی تضادهای متعدد باشد، یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری کننده و تعیین کننده است، در حالیکه بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند

داشت . لذا در مطالعه يك پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است ، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود . بمجردیکه تضاد عمده معین شد ، کلیه مسایل را میتوان باسانی حل کرد . این اسلوبی است که مارکس در تحقیق جامعه سرمایه‌داری بما آموخته‌است . لنین و استالین نیز در مطالعه امپریالیسم و بحران عمومی سرمایه‌داری و همچنین در مطالعه اقتصاد اتحاد شوروی چنین اسلوبی را بما نشان داده‌اند . هزاران دانشمند و پراتیسین وجود دارند که قادر بدرك این اسلوب نیستند و بالنتیجه ، در پیچ و خم کوره راهها حیران و سرگردان میمانند ؛ آنها از یافتن حلقه عمده زنجیر ناتوان و عاجزند و از اینروست که قادر به یافتن راه حل تضادها نیستند .

همانطور که در بالا گفتیم ، نمیتوان نسبت به همه تضادهای يك پروسه برخورد یکسان داشت ، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهمتر از همه سعی در تعیین تضاد عمده نمود . ولی آیا میتوان در يك تضاد معین — چه عمده و چه غیر عمده — نسبت بدو جهت متضاد آن برخورد یکسان داشت ؟ خیر ، چنین برخوردی نیز بهیچوجه جایز نیست . در هر تضاد دو جهت متضاد بطور ناموزون رشد و تکامل می‌یابند . گاهی چنین بنظر میرسد که میان آنها تعادلی برقرار است ، ولی این تعادل فقط موقتی و نسبی است ، در حالیکه تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی میماند . یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است . جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد برعهده دارد . خصلت يك شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین میشود — جهتی که موضع مسلط گرفته است .

ولی این وضع ثابت نیست ؛ جهت عمده و جهت غیر عمده يك تضاد بیکدیگر تبدیل میشوند و خصلت اشیاء و پدیده‌ها نیز طبق آن

تغییر می‌یابد. در بخشی از يك پروسه و یا در مرحله معینی از تکامل يك تضاد، A جهت عمده و B جهت غیر عمده آن تضاد را تشکیل میدهد؛ در مرحله دیگر و یا در بخش دیگر از پروسه جای این دو جهت با یکدیگر — بنابر شدت افزایش یا کاهش نیروی هر جهت تضاد در مبارزه علیه جهت دیگر طی جریان تکامل شیئی و یا پدیده — عوض میشود.

ما اغلب می‌گوئیم: "نو بر جای کهنه می‌نشیند". این قانون عام و الی‌الابد تخطی‌ناپذیر عالم است. گذار يك پدیده به پدیده دیگر بوسیله جهشی انجام می‌یابد که طبق خصالت خود آن پدیده و شرایط خارجی آن اشکال مختلفی بخود می‌گیرد — اینست پروسه نشستن نو بر جای کهنه. در درون هر شیئی یا پدیده بین جهات نو و کهنه تضادی موجود است که منجر به یکسلسله مبارزات پر فراز و نشیب میشود. جهت نو در نتیجه این مبارزات از خرد به کلان رشد میکند و بالاخره موضع مسلط می‌یابد، در حالیکه جهت کهنه از کلان به خرد بدل میشود و بتدریج زایل میگردد. و بمحض اینکه جهت نو بر جهت کهنه چیره گشت، پدیده کهنه از نظر کیفی به پدیده نو بدل میشود. از اینجا مشاهده میگردد که خصالت يك شیئی یا پدیده اساساً بوسیله جهت عمده تضاد معین میشود — جهتی که موضع مسلط گرفته است. چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را بدست آورده تغییری رخ دهد، خصالت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می‌یابد.

سرمایه‌داری که در جامعه کهن فئودالی موضع تبعی داشت، در جامعه سرمایه‌داری به نیروی تعیین‌کننده بدل گردید و خصالت جامعه نیز طبق آن تغییر یافت؛ جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری بدل گشت. بعکس نیروهای فئودالی که در گذشته دارای موضع مسلط بودند، در عصر جامعه نوین سرمایه‌داری به نیروهای تابع که بتدریج رو بزوال مینهند،

تبدیل شدند - مانند در انگلستان و فرانسه . بورژوازی با تکامل نیروهای مولده از طبقه نو که نقشی مترقی داشت ، به طبقه کهنه که نقشی ارتجاعی دارد ، تغییر میکند و سرانجام از طرف پرولتاریا سرنگون میگردد و به طبقه‌ایکه وسایل تولید خصوصی‌اش مصادره شده و از قدرت افتاده ، تبدیل میشود ؛ این طبقه نیز بتدریج رو بزوال مینهد . پرولتاریا که از نظر کمی بر بورژوازی بمراتب متفوق است و در عین حال با آن رشد میکند ولی تحت سلطه بورژوازی قرار دارد ، نیروی نوینی را میسازد که در بدو امر وابسته به بورژوازی است ، لیکن بتدریج نیرومند میگردد تا اینکه بیک طبقه مستقل که در تاریخ دارای نقش رهبری کننده است ، تبدیل میشود و بالاخره قدرت سیاسی را به چنگ می‌آورد و طبقه حاکم میگردد . بدینسان خصلت جامعه تغییر می‌یابد : از جامعه کهن سرمایه‌داری جامعه نوین سوسیالیستی بیرون می‌آید . این راهی است که اتحاد شوروی پیموده و کلیه کشورهای دیگر نیز ناگزیر به پیمودن آن هستند .

چین را بعنوان مثال در نظر بگیریم : در تضادیکه بعلت آن چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل شده ، موضع عمده را امپریالیسم اشغال میکند ؛ امپریالیسم خلق چین را زیر یوغ ظلم و ستم کشیده و چین از کشوری مستقل به کشوری نیمه مستعمره بدل شده‌است . ولی این وضع ناگزیر به تغییر است . در مبارزه بین دو طرف ، قدرت خلق چین که تحت رهبری پرولتاریا رو به تزاید میگذارد ، جبراً از چین نیمه مستعمره کشوری مستقل خواهد ساخت ، امپریالیسم درهم شکسته خواهد شد و چین کهن لاجرم به چین نوین بدل خواهد گشت .

تبدیل چین کهن به چین نوین تغییر رابطه بین نیروهای کهنه فئودالی و نیروهای نوین خلق در داخل کشور را نیز دربر دارد . طبقه فرتوت

مالکان ارضی فتودال سرنگون میشود و از يك طبقه حاکم بيك طبقه محکوم بدل میگردد و همچنین بتدریج رو بزوال میگذارد . ولی خلق تحت رهبری پرولتاریا از محکوم به حاکم مبدل میشود . و بدینسان خصیلت جامعه چین تغییر می یابد : جامعه دموکراتیک نوین بر جای جامعه کهن نیمه مستعمره - نیمه فتودالی می نشیند .

گذشته کشور ما شاهد اینگونه دگرگونیهای متقابل بوده است . سلسله تسین که تقریباً سیصد سال در چین حکومت میکرد ، در اثر انقلاب ۱۹۱۱ مضمحل گردید و "اتحاد انقلابی" تحت رهبری سون یاتسن برای مدتی پیروزی یافت . در جریان جنگ انقلابی ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ نیروهای انقلابی جنوب که از اتحاد حزب کمونیست و گومیندان تشکیل شده بودند ، از ضعیف به قوی بدل گشتند و در نتیجه در لشگرکشی بشمال قرین موفقیت گردیدند ، حال آنکه دیکتاتورهای نظامی شمال که زمانی میتوانستند قدری و ترکتازی کنند ، سرنگون شدند . در سال ۱۹۲۷ در اثر ضربات نیروهای ارتجاعی گومیندان نیروهای خلق تحت رهبری حزب کمونیست از نظر کمی سخت تضعیف شدند ، ولی پس از آنکه اپورتونیسیم را از صفوف خود زدودند دوباره بتدریج نیرومند گردیدند . دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست از محکوم به حاکم بدل گشتند ، در حالیکه مالکان ارضی تغییر معکوس یافتند . بدینسان در جهان دائماً تعویض کهنه با نو ، نشستن نو بجای کهنه ، محو کهنه و خلق نو و یا فراروئیدن نو از کهنه بوقوع میپیوندد .

در جریان مبارزات انقلابی بعضی مواقع مشکلات بر شرایط مساعد میچربند ؛ در چنین حالتی مشکلات جهت عمده و شرایط مساعد جهت غیر عمده تضاد را تشکیل میدهند . ولی انقلابیون میتوانند با مساعی و همت خود

بتدریج بر مشکلات چیره گردند و وضع مساعد نوینی بوجود آورند ؛ از این راه است که وضع مساعد جایگزین وضع نامساعد میشود . چنین وضعی پس از شکست انقلاب ۱۹۲۷ برای چین و همچنین برای ارتش سرخ چین در طول راه پیمائی طولانی پدید آمد . چین در جنگ کنونی چین و ژاپن دوباره بوضع دشواری افتاده است ؛ ولی ما قادر به تغییر این وضع هستیم و میتوانیم وضع چین و ژاپن را بطور اساسی عوض کنیم . بعکس ، چنانچه انقلابیون مرتکب اشتباه شوند ، ممکن است شرایط مساعد به مشکلات تبدیل شود ، کما اینکه پیروزی انقلاب ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ به شکست انجامید . مناطق پایگاه انقلابی که بعد از سال ۱۹۲۷ در استانهای جنوبی چین ایجاد گشته بودند ، تا سال ۱۹۳۴ همگی از دست رفتند .

این نیز در مورد تضادی که در کسب علم و دانش در حرکت از ندانستن به دانستن پدید می آید ، صادق است . وقتی که ما مطالعه مارکسیسم را آغاز میکنیم ، بی اطلاعی و یا اطلاع محدود ما از مارکسیسم با علم مارکسیسم در تضاد است . ولی در نتیجه آموزش جدی ندانستن به دانستن ، معلومات محدود به معلومات وسیع و جامع و نادانی در بکار برد مارکسیسم به استادی در بکار برد آن بدل میگردد .

بعضیها تصور میکنند که این تز در مورد پاره‌ای از تضادها صادق نیست ؛ مثلاً میگویند نیروهای مولده در تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، پراتیک در تضاد بین تئوری و پراتیک ، زیربنای اقتصادی در تضاد بین زیربنای اقتصادی و روبنا جهت عمده تضاد را تشکیل میدهد ، و گویا دیگر دو جهت تضاد جایجا نمیشوند . این برداشتی است مختص ماتریالیسم مکانیکی که با ماتریالیسم دیالکتیک هیچگونه قرابتی ندارد . بدیهی است که نیروهای مولده ، پراتیک و زیربنای اقتصادی بطور کلی دارای نقش عمده